

در هوای ترنم

آه شعله ور

مانده داغی عظیم بر جگرت
عکس رأسی به نیزه، در نظرت
سر بازار شام و بزم شراب
چه بلاهایی آمده به سرت
هر شب جمعه خون دل خوردی
پای ذکر مصیبت پدرت
پای روضه به جای قطره اشک
خون و خونا به ریخت از بصرت
می توان دید عکس زینب را
بین قاب کبود چشم تر
سوختی سرو باغ فاطمیون
زهر آتش زده به برگ و برت
گر گرفته فضای حجره‌ی تان
تحت تاثیر آه شعله‌ور
مهر و تسبیح کربلایت را
داده‌ای ارثیه به گل پسرت
وحید قاسمی

راز رشید

به گونه‌ی ماه
نامت زبانزد آسمانها بود
و پیمان برادری
با جیل نور
چون آیه‌های جهاد

محکم

گل فروش

نذر قاسم بن الحسن علیه السلام
آغوش وانکرده لبش گل فروش شد
صحرا تمام وسعتی از ناز و نوش شد
«احلی من العسل» به لبش داد بوسه‌ای
پیشانی سپید گل آینه‌پوش شد
آغوش را گشود و به مولا نگاه کرد
باران گرفت و عشق فقط جرعه‌نوش شد
وقتی رکاب، بوسه به پای سوار زد
غارتگر همیشه‌ی دل صبر و هوش شد
می‌دید آسمان پر بال پرنده است
از بس فرشته عرش خدا لاله‌پوش شد
گرگی وزید و سینه‌ی قاسم نشانه رفت
میدان طنین شیعه و گرد و خروش شد
ناگاه پاره پاره تمام ستاره‌ای
بالی زد و به دامن مولا خموش شد

محمد حسین انصاری نژاد

تو آن راز رشیدی

که روزی فرات
بر لب آورده
و ساعتی بعد
در باران متواتر پولاد
بریده بریده
افشا شدی
و باد
تو را با مشام خیمه‌گاه
در میان نهاد
و انتظار در بهت کودکانه‌ی حرم
طولانی شد

تو آن راز رشیدی

که روزی فرات
بر لب آورده
و در کنار درک تو
کوه از کمر شکست

سید حسن حسینی



کربلای سینه عاشورای توست

ساده می‌گویم که قلم جی توست
دیدگانم نیز رد پای توست
این توهستی جای خون در رگ رگم
این دل و جان نیز هم مأوای توست
عقل، کفش کهنه‌ای درپای تو
عشق، موج سرکش دریای توست
عشق تو ما را ضمانت می‌کند
عاشقی یک جرعه از معنای توست
هرچه زیباییست در روی زمین
پرتوی از تابش سیمای توست
غنچه‌ها نام تو را وا می‌شوند
هر شکفتن لهجه شیوای توست
با بهاری که تو بر پا کرده‌ای
سرو مفتون قد و بالای توست
می‌زند بر سینه‌ی دل با یاد تو
کربلای سینه عاشورای توست

بهر روز ساقی

عطش پر کرده چشمان ترم را
دل از کودکی‌ها پرپر را
دوبیتی در دوبیتی تشنه مانده است
به دست تو سپردم دفترم را

من و یک سینه آه و دست‌هایت
دلی بی سرپناه و دست‌هایت
تمام هستی‌ام مشتی دوبیتی است
به یاد خیمه‌گاه و دست‌هایت

من و حس لطیف دست‌هایت
دو گلبرگ ظریف دست‌هایت
جسارت کرده‌ام گاهی سرودم
دوبیتی با ردیف دست‌هایت

به شوق آسمان، یا کاشف الکرب!
پر از ناگهان یا کاشف الکرب!
به دستانت قسم امشب دلم را
به سوی خود بخوان یا کاشف الکرب!

دوباره مشک، دریا - یک دوبیتی -
سرودی عشق را با یک دوبیتی
تنت روی زمین - یک چارپاره -
دو دستت روی شن‌ها - یک دوبیتی -

تو را این تشنگی از پا نینداخت
تو را آزرده کرد اما نینداخت
کسی مثل دو دستت در دوبیتی
ردیف عاشقی را جا نینداخت

در اوج تشنگی مست تو هستیم
تمام عمر پابست تو هستیم
نمی‌ترسیم از لب تشنه مردن
من و دل شیعه‌ی دست تو هستیم

سید حبیب نظاری



من و دل شیعه‌ی دست تو هستیم

شروع قصه با یک یا ابوالفضل
تمام عشق ما یک یا ابوالفضل
به دستانت قسم سیراب کرده است
دل لب تشنه را یک یا ابوالفضل

من و یک درد، یک اندوه رایج
و بیم روز اعلام نتایج
بدون دست‌های مهربانت
چه خواهم کرد یا باب الحوایج؟

مرا دستی به پیکر باشد و تو ...
دلی سبز و تناور باشد و تو ...
نوشتم «تشنگی» شرط ادب نیست
گلوی دفترم تر باشد و تو ...

